

چرا ملت ایران به مذاکرات با امریکا خوش بین نیست؟

در منطق کارتر (رئیس جمهور امریکا) و سایر نفتخواران مفتخوار... ترقی و تمدن کشور یعنی وابستگی شریان‌های آن از فرهنگ و اقتصاد و ارتش تا دستگاه‌های قانون‌گذاری و قضایی و اجرایی. این برنامه در کشور ما بیش از پنجاه سال دوران سیاه پهلوی پیاده و مورد عمل بوده و هست.

امام خمینی (ره)^۱

**دو کلمه حرف حساب با کسانی که به بهانه مذاکرات می‌خواهند وابستگی را
تئوریزه کنند!!**

هنری کسینجر روباه حيله‌گر سياست خارجی امریکا در سال‌های گذشته، (که هنوز تئوری‌های وی در مطالعات استراتژیک امریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد)، در کتاب دیپلماسی/امریکا در قرن ۲۱ می‌نویسد:

باید بحث در مورد روابط ایران و امریکا، از تفکرات و اندیشه‌های

۱. صحیفه/امام، ج ۴، ص ۲۶۱.





تئوریک فراتر رود. اگر قرار بر بهبود روابط ایالات متحده با رژیم اسلامی ایران است، باید این مسئله: به کنار گذاشته شدن صدور انقلاب...، مهار کردن تروریسم (بخوانید، دفاع از فلسطین و لبنان و...) و پایان دادن به مداخله در روند صلح خاورمیانه منوط شود. همچنین باید پیشرفت در بهبود روابط با توجه به تلاش ایران برای دستیابی به موشک‌های دوربرد و سلاح‌های هسته‌ای انجام شود.^۱

این توصیه‌های راهبردی کسینجر، بدون واسطه، ما را به یاد آن سخنان معروف خمینی کبیر در سال ۴۲ می‌اندازد که فرمود: ساواک شاه با احضار و تهدید و عاظ و علما می‌خواست از آنها الزام بگیرد که درباره هر چیزی می‌توانند صحبت کنند مگر در سه مورد: ۱. علیه شاه سخن نگویند؛ ۲. علیه اسرائیل مطلبی نگویند؛ ۳. مرتب به مردم نگویند که اسلام در خطر است. امام فرمود اصلاً همه داستان ما با رژیم پهلوی همین سه مسئله است. ملت بزرگ ایران و همه دنیا می‌داند که نقاط تقابل استراتژیک ما با امریکا همین مسائلی است که کسینجر البته با ادبیات استکباری امریکاییان گفته است.

این مطلب از آن جهت گفته شد که دولت‌مردان ما به خصوص آنهایی که خود را بین‌الملل‌گرا و صاحب‌نظر در مسائل استراتژیک و امنیتی می‌دانند، با کمی مطالعه و تفکر پیرامون اسناد و متون منتشر شده درباره استراتژی‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت شیطان بزرگ، (که ترجمه شده و در دسترس همگان هم قرار دارد)، می‌توانستند بخش قابل توجهی از رفتارهای دشمنان ملت ایران در عرصه روابط بین‌الملل را قابل فهم کرده و بی‌جهت به دنبال خوش‌بینی‌های دوره دولت خاتمی، پیوسته در زمین دشمن بازی نکنند و داشته و نداشته خود را در پیش و حین مذاکرات بر ملا نسازند.

بی‌تردید یکی از دلایل مخالفت قاطع امام خمینی در برقراری رابطه با امریکا و عدم خوش‌بینی امام خامنه‌ای نسبت به مذاکره با امریکا، آگاهی از این دیدگاه‌هاست. تاکتیک‌ها و استراتژی‌هایی که معلوم نیست چرا بعضی از کارگزاران سیاسی و دولت‌مردان ما به رغم همه ادعاهایی که در بین‌الملل‌گرا بودن و تخصص داشتن در مسائل استراتژیک و امنیتی دارند، نمی‌خواهند باور کنند که «استراتژی مهار همه‌جانبه انقلاب اسلامی» یک استراتژی تردیدناپذیر و غیر قابل بازگشت در ساختار

۱. هنری کسینجر، دیپلماسی/امریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۳۲۹.



تصمیم‌گیری امریکاست. آنچه جهت‌گیری‌های سیاست خارجی امریکا در دولت‌های وابسته به جمهوری خواهان و دموکرات‌ها را در طول این سه دهه یک کاسه و هماهنگ ساخته است همین استراتژی است و ساده‌لوحانه خواهد بود اگر کسی باور کند که این استراتژی در دولت کارتر، ریگان، کلینتون، بوش پدر و پسر و یا اوباما و هر کسی که در آینده خواهد آمد قابل چانه‌زنی و مذاکره است.

همان‌طور که ساده‌لوحانه خواهد بود اگر کسی باور کند که دفاع از ارکان نظام جمهوری اسلامی، مقابله با اسرائیل، دفاع از فلسطین و لبنان و سایر مسلمانان جهان، اراده معطوف به پیشرفت همه‌جانبه با تکیه بر ذخایر و سرمایه‌های داخلی، دفاع از آزادی، استقلال و نظام جمهوری اسلامی، دفاع از ولایت فقیه به عنوان رکن رکن جمهوری اسلامی و مقابله با زورگویی‌ها و سلطه‌طلبی‌های امریکا در منطقه قابل مذاکره است و با رفتن و آمدن کسانی چون: موسوی، هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد، روحانی و دیگرانی که در آینده خواهند آمد خلع و لبس می‌شود.

چرا بعضی از دولت‌مردان ما ناخواسته نه، بلکه خودخواسته، به مسیرهای انحرافی و بن‌بست می‌روند و امنیت ملی و سیاست‌های داخلی کشور را به مسائلی گره می‌زنند که در این مسائل توهمات، مبنای تصمیم‌گیری^۱ قرار می‌گیرد؟ باورهایی که حتی آرمان هم نیست بلکه توهمات ناشی از خودشیفتگی و عدم توانایی درک تئوریک منطق حاکم بر نظام جهانی و سیاست‌های امریکایی است. آنهایی که باور کردند، داستان روابط خصمانه ایران و امریکا بیش از آن که یک داستان عمیق استراتژیک در نوع نگاه متفاوت به حقیقت، واقعیت، سیاست، عدالت، آزادی، حقوق بشر، مردم‌سالاری، روش زندگی در جهان و نگاه به عالم و آدم است؛ نوعی پیش‌داوری از سوی هر یک از دو طرف نسبت به دیگری است،^۲ که خصومتی را دامن زده است که این خصومت بر همه مسائل بین‌المللی که مرتبط با کشورمان می‌باشد، سایه افکنده است.^۳ بی‌تردید:

۱. یا گرفتار خوش‌بینی ساده‌لوحانه هستند؛

۲. یا فاقد تجربه انقلابی هستند؛

۳. یا توانایی درک تئوریک منطق حاکم بر نظام سلطه را ندارند.

البته، احتمالات خوشایند و ناخوشایند دیگری را نیز می‌توان بر این سه مورد اضافه کرد. اما از آنجایی که بیان آنها کمکی به فهم مسائل جاری نمی‌کند و ممکن است مغایر

۱. رک: حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان.



با توصیه‌های اخلاقی و راهبردی مقام معظم رهبری باشد از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. با وجودی که برای خوش بینی ساده لوحانه و فقدان تجربه انقلابی بعضی از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته در برخورد با امریکا می‌توان نمونه‌های جالبی ارائه داد که در تاریخ انقلاب اسلامی به نمادهای «مذاکره مستقیم با امریکا»، «پرونده مک فارلین»، «مذاکره لندن»، «کنفرانس برلین»، «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و... شهرت پیدا کرده است ولی به نظر ما با وجود مداخلیت دو بند اول و دوم، بند سوم یعنی «عدم توانایی در ک تئوریک منطق حاکم بر نظام سلطه» در دولت مردان جدید بیش از همه موضوعیت دارد و دو بند دیگر را نیز پوشش می‌دهد؛ زیرا کسانی که عموماً با منطق حاکم بر مبانی فلسفه سیاسی غربی به تحلیل انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن می‌پردازند هم در فهم دشمنان انقلاب اسلامی و هم در فهم انقلاب اسلامی گرفتار فقر تئوریک می‌شوند. و این منطقی است که متأسفانه بخش اعظمی از کارگزاران دولت‌های گذشته و دولت یازدهم و سیاست‌های این دولت را اسیر خود کرده است و باعث شده که دولت یازدهم نیز در همین ابتدای راه برای توجیه محقق نشدن بعضی از وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی خود، گرفتار سیاست‌های سؤال برانگیز و غیر قابل باور زیر شود:

- بازی با کلمات و پنهان کاری در سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها
- جدا کردن سیاست از دیانت

- جدا کردن مردم از دولت و بی‌خبر گذاشتن مردم از وقایع پشت پرده، مخصوصاً مذاکرات هسته‌ای که ملت ایران برای رسیدن به آن هزینه‌های سنگینی پرداخت کرد.
- جدا کردن امر تربیت اسلامی از وظایف حکومت اسلامی و اظهار نظر عجیب رئیس دولت به این که دولت با اعتقادات مردم کاری ندارد!

- شبهه افکنی در نوع تصمیم‌گیری‌های نمایندگان مردم و وصل کردن این تصمیم‌گیری‌ها به امتیازات شخصی مثل جریان استیضاح وزیر علوم و...
- بدزبانی و بداخلاقی در برخورد با منتقدین و اهانت به مردم مثل: بی‌سواد، بروید به جهنم و...

- عقب‌نشینی از مواضع انقلابی گذشته و تحقیر نظام و مردم و رهبری به خاطر گزینش این مواضع در روزنامه‌های وابسته و پیوسته و حامی و زنجیره‌ای.

- سرکوب نیروهای کارآمد انقلابی به بهانه اعتدال و میانه‌روی در قریب به اتفاق استان‌ها و حاکم کردن نیروهایی که سابقه معارضه با نظام آنها به خصوص در جریان فتنه ۸۸ روشن‌تر از خورشید است.

- حواله کردن ناتوانی‌ها به دولت‌های قبلی و سیاه‌نمایی عجیب و غریب سیاست‌ها و دستاوردهای گذشته.

- تشبیهات ناروا بین اقدامات دولت به خصوص در مذاکرات هسته‌ای و انتساب این تشبیهات به باورهای اعتقادی مردم مثل واقعه جان‌سوز کربلا و نسبت ناروای «تعامل» به حضرت سیدالشهدا (شیوه‌ای که در دولت نهم و دهم تقبیح و زشت جلوه داده می‌شد).

- دامن زدن به مسائل و بحران‌های تصنعی برای انحراف افکار عمومی و مشغول کردن اذهان به سمت این بحران‌ها مثل: مسئله دار بودن بنزین داخلی و وارداتی، اسیدپاشی به صورت زنان و انتساب آن به گروه‌های معتقد به نظام و از همه بدتر به اصل اسلامی امر به معروف و نهی از منکر، بازی بورس‌سینه‌های قانونی و غیرقانونی در دانشگاه‌ها، اصرار بر انحصاری بودن و غیر قابل تغییر بودن قبالة وزارت علوم به نام جریان‌های چپ افراطی و خیز برداشتن برای انتقال درگیری‌های احتمالی به درون دانشگاه‌ها در اظهار نظرهایی که پس از عدم رأی اعتماد مجلس به وزرای پیشنهادی برای وزارت علوم، رئیس دولت مطرح کردند و از آن بوی تهدید و لجبازی و لشکرکشی به مشام می‌رسید، ایجاد شبهه وجود گروه‌های توطئه‌گر در درون ساختار امنیتی نظام مثل سپاه و اطلاعات و غیره و القای این مطلب به جامعه که این گروه‌ها شبانه‌روز در حال توطئه علیه دولت هستند (اغلب این ترفندها را نیز دولت خاتمی برای پنهان کردن کاستی‌ها و ناتوانی‌های خود در جامعه به کار گرفت تا مصدر بحران از درون ساختار ناهمگون و ناکارآمد دولت به بیرون منتقل شود. ترفندهایی مثل قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه دلخراش کوی دانشگاه و...)؛ و ده‌ها دلیلی که ذکر آنها موجب اطاله کلام و تکدر خاطر ملت شریف ایران خواهد شد.

ظاهر افسانه‌سرایي‌های نیروهای اصلاح‌طلب افراطی و اعتدالی در توجیه ناتوانی‌های ذاتی خود برای حل مسائل ملت ایران، گرفتار دور باطل و کسل‌کننده‌ای شده که قرار است هر از چندگاهی که ملت ایران فرصتی برای خدمت به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به آنها می‌دهد، تکرار شود. اما این تکرار چه سودی دارد؟

مشکل بزرگ دولت‌مردان چپ و راست آن است که هنوز درک دقیق و عمیقی از منطق انقلاب اسلامی از یک طرف و منطق جبهه استکبار جهانی از طرف دیگر ندارند و علت اصلی دورهای باطل و تناقض‌گویی‌ها و بداخلاقی‌های آنها نیز همین است. اگر چنین درکی وجود داشت باید به راحتی و با مطالعه دقیق بعضی از متون منتشره پیرامون استراتژی‌های امریکا متوجه می‌شدند که بازی مذاکره در دولت اوباما همان بازی مذاکره





در دولت‌های بوش و کلینتون است که عمده‌ترین هدف این بازی‌هایی اعتبار کردن انقلاب اسلامی در جهان مخصوصاً دنیای اسلام و مهار تأثیرگذاری آن بر تحولات منطقه است. این استراتژی دقیقاً و مو به مو شبیه همان پیشنهادی است که هنری کسینجر طرح عملی آن را در کتاب *دیپلماسی/امریکا در قرن ۲۱* تدوین کرده بود. کسینجر در این کتاب می‌نویسد:

تدوین راهکار چنین رویکردی (رابطه با ایران) دشوار نخواهد بود. دولت جدید امریکا، نماینده‌ای معتمد یا حتی سخنگوی غیر رسمی مورد اعتمادی را می‌تواند منصوب کند تا ابتدا، طرفین به صورت غیر علنی این نکته را بررسی نمایند که آیا بر روی برخی اقدامات متقابل می‌توانند توافق کنند که موجب بهبود تدریجی و گام به گام روابط شود. پس از انجام مذاکرات اولیه، ایالات متحده، اقدامات نمادینی را برای بهبود روابط می‌تواند انجام دهد؛ مشروط بر آن که اقداماتی نیز از جانب ایران انجام شود که در چهارچوب زمانی متناسب با مرحله اولیه باشد. اگر متحدان امریکا معتقد باشند که این کشور راه‌حل‌های دیپلماتیک را به صورت کافی مورد بررسی قرار نداده است باید واشنگتن آمادگی برخی اقدامات مشترک دیپلماتیک را داشته باشد... گاهی اوقات لازم است برای منافع بزرگتر امنیتی از منافع تجاری چشم‌پوشی کرد... باید تلاش گسترده‌ای صورت گیرد تا نوعی اجماع نظر بین کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس حاصل شود و در آن دیپلماسی به فشارهای معقول و متناسب مرتبط شده، روابط دیپلماتیک در قبال ایران هماهنگ شود. فقط با سیاست‌های قاطع، منسجم و مسالمت‌آمیز می‌توان ایران را به اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر همکاری رهنمون ساخت.^۱

دولت‌مردان امریکا مو به مو نسخه تجویزی کسینجر را از سال ۱۳۸۰ اجرایی کردند و دولت‌مردان ایران به جای تمرکز عمیق و دقیق بر این راهبردها و راهکارها، تمام انرژی خود را صرف بازی‌های زبانی و اظهار نظرهای آبگوشتی و تئوری پردازی‌های قورمه‌سبزه‌ای کرده و به دولت‌مردان امریکا کمک کردند تا این راهبردها را بهتر عملیاتی کنند. اکنون آنچه در مذاکرات مثلاً ۱+۵ می‌گذرد همان راهبردهای کسینجر است. نتایج این مذاکرات هر چه باشد مبتنی بر استراتژی مهار انقلاب اسلامی است. آتش

۱. هنری کسینجر، همان، ص ۳۳۱-۳۲۹.



تهیه‌ای که بعضی از کارگزاران دولتی و مشاوران ارشد ریاست جمهوری یازدهم مثل سریع‌القلم، آشنا و اخیراً ترکان در اظهار نظرهای تحقیرآمیزشان نسبت به تیره و تار بودن اوضاع کشور و ناکامی‌ها و ناتوانی‌های ملت ایران برای توسعه می‌ریزند، مبتنی بر این استراتژی است. اگر چه از سطح فهم تاریخی و سواد تئوریک سیاسی این مشاوران به راحتی می‌توان و جاهت علمی این افاضات را سنجید، لیکن این افاضات ملت مظلوم ایران را مجدداً به یاد گذشته تاریک و مبهم ایران در عصر حاکمیت منورالفرکان در دوره قاجاری و پهلوی انداخت.

اجازه بدهید برای درک قدر و منزلت افاضات کسانی چون سریع‌القلم، آشنا، ترکان و همه آنهایی که مثل اینها می‌اندیشند و اکنون در عصر انقلاب اسلامی در بدنه دولت نظام جمهوری اسلامی تعدادی از کارگزاران حکومتی به نام توسعه و توسعه‌گرایی می‌خواهند آن دوره تاریک را شبیه‌سازی نمایند تا در پس ابهامات آن به قدرت برسند و تومار انقلاب ملت ایران را در هم بیچند، بخشی از این گذشته تاریک را بازخوانی کنیم. این بازخوانی به ما خواهد گفت که برخی از دولت‌مردان ما هنوز از تاریخ درس عبرت نگرفته‌اند! هنوز دیدگاه سیاسی دولت‌مردان ما در دهه چهارم انقلاب تحت تأثیر جنون سیاسی دوره قاجاری و پهلوی و همچنین جنون سیاسی دهه سوم انقلاب پخته‌تر نشده است! هنوز بر سر یک نظام اسلامی انقلابی در میان دولت‌مردان ما وحدت نظر به وجود نیامده است! و بالاخره هنوز دولت‌مردان ما باور نکرده‌اند که انقلاب اسلامی قادر است به معضلات مربوط به رشد و توسعه (با همه ابهاماتی که در این مفهوم وجود دارد) که گمگشته تاریخ معاصر ایران است و چه هزینه‌ها که در پای فهم این مفهوم داده نشده، پاسخ‌های معنی‌داری دهد!

ملت ایران بیش از هر جریانی می‌داند که ستیز با سیطره غرب و سرسپردگان آنها در ایران اگر چه اولین و تنها ستیزی نبوده است که انقلاب اسلامی باید آن را مدیریت می‌کرد تا مانند جریانات مشروطه و ملی شدن صنعت نفت دستاوردهای یک انقلاب بزرگ اجتماعی در پای منافع استکبار جهانی و سرسپردگان آن قربانی نگردد، اما این ستیز یکی از بنیادی‌ترین آنها بود. (اگر چه غرب‌گرایان ایران از دوره قاجاریه تا به امروز این ستیز را به دروغ مترادف با ستیز با تجدد و ترقی و پیشرفت معرفی کردند.)

انقلاب اسلامی مناسبات سیاست و قدرت را تغییر داد و نخبگان را جابه‌جا کرد و به سرعت به سمت اهداف رشد اقتصادی، علمی و اجتماعی حرکت کرد. اما چهره دوگانه و منافقانه ساختار سیاسی در درون قوه مجریه، ابهاماتی را پدید آوردند که بر بنیاد نظام



انقلابی شبهه افکند و انقلاب زیر فشار دائمی برای همسازی با دیوان سالاری به جا مانده از مشروطه سلطنتی رها شده و بی بنیان، ولی شدیداً زخم خورده و کینه توز قرار گرفت. بقایای تمایلات سلطنتی در درون این دیوان سالاری از یک طرف و غرب گرایان چپ و راست درون این دیوان سالاری از طرف دیگر، جامعه را با یک ناپایداری نهادی مواجه کرد که در آن تمام تصمیمات حتی تصمیمات محلی نیز به یکباره غرق در ستیزه‌های سیاسی گردید.

وقتی دیوان سالاری دست نخورده نظام کهنه، از بازگشت این نظام ناامید شد، مواضع شبه انقلابی گرفت و آرام آرام جایی برای خود در بدنه انقلابی نظام باز کرد و تعارضات ساختگی تعهد و تخصص را در درون نظام نوپای جمهوری اسلامی به گونه‌ای آغاز می‌کند که فضا هر روز بیش از پیش برای نیروهای انقلاب تنگ‌تر می‌شود. جنگ تحمیلی هیچ گاه به ما فرصت نداد که از خود بپرسیم نیروهای ضد انقلاب در درون انقلاب از کجا سر خواهند رسید. این فضا باعث شد تا سوژه‌های به ظاهر انقلابی تمایلات تجدیدنظر طلبانه خود را در بسته‌بندی‌های شیک خرده فرهنگ‌های «توسعه گرایی» بپیچند و به خرد ملت ایران دهند. تمام اینها برای برانگیختن کنش‌های سیاسی جایگزین، بعد از پایان یافتن دوران دفاع مقدس کافی بود.

در حسرت ماندگان تجدد و ترقی دوره قاجاریه، که در دوره پهلوی و بعد از انقلاب اسلامی با واژه عملیاتی «توسعه و پیشرفت» وارد میدان شده بودند بعد از دفاع مقدس در درون دولت آقای هاشمی آمادگی کامل یافتند تا هر گونه نارسایی و نزاع سیاسی را به ایدئولوژی نیرومندی علیه انقلاب اسلامی تبدیل نمایند و در پس تمامی این ایدئولوژی‌ها کلیدواژه‌ای به نام توسعه و پیشرفت خوابیده بود. این ستیزه‌ها نشان می‌داد که چقدر منطق تحلیلی امام خمینی از این جریان‌ات عمیق و دقیق بود؛ و چرا ضرورت دارد ما پیوسته این منطق را در تمامی برنامه‌ریزی‌ها، پژوهش‌ها و سیاست‌گذاری و گزینش مسئولان مورد توجه قرار دهیم.

امام به ما گفت: اگر چه ما از شر رضاخان و محمدرضاخان و نظام سلطنت راحت شدیم ولی از شر تربیت یافتگان شرق و غرب به این زودی‌ها خلاص نخواهیم شد. اینها سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند. ما به سخنان خمینی کبیر نه در حد یک نظریه تئوریک درباره این جریان، بلکه حتی در حد یک توصیه ارشادی نیز توجه نکردیم و در آغاز دهه هفتاد در دولت سازندگی بیش از ۲۵۰۰ نفر از نیروهای به ظاهر انقلابی بی تجربه و جویای نام را ساده لوحانه به مرکز تئوری پردازی‌های



وابستگی در انگلیس، فرانسه، کانادا و... فرستادیم تا مثلاً بعد از بازگشت، مسیر پیشرفت انقلابی و ایرانی - اسلامی را برای عصر جمهوری اسلامی رقم زنند!! اما چه خیال باطلی! دولت مردان بی تجربه و خام اندیش ما به همان سرسپردگان باقی مانده از عصر قاجاری و پهلوی که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شدند ولی آتش توفنده انقلاب آنها را در حصارهای تنگ جمود تئوریک و عملی شان گرفتار کرده بود، نیروهای تازه نفسی اضافه کردند که برخلاف اسلاف منور الفکری خود کمر همت بستند تا راه دویست سال نرفته پدران خود را در یک دهه ببیمایند.

این شتر مرغ هایی که از سفر فرنگ برگشتند و از در و دیوار انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تارده مدیران ارشد و اساتید دانشگاه و غیره بالا رفتند، شباهت عجیبی با شتر مرغ های عصر قاجاری دارند. به تعبیر مجد الملک، کار گزاران حکومتی ای که اصول حاکم بر اندیشه بعضی از آنها نه به اسلام شبیه است نه به قاعده ملل و دول دیگر، مخلوط و در هم؛ یک عالمی است علی حده با هرج و مرج زیاد... در هر چند قرن یکی از ملوک طوایف ترک، تاتار، مغول، عرب، افغان، روم، یونان و ترکمان و... بر ایران غلبه کرده و از هر طایفه ای عادات مکروهه و مذمومه ای در ایران باقی مانده است. جمیع این عادات را اینها در خود جمع کرده اند و هر وقت از آنها سؤال شود که این چه معجوننی است که با خود دارید می گویند حالت حالیه ایران اجرای این عادات را اقتضا می کند. گوییم چرا حالت حالیه شما اجرای قانون شریعت را اقتضا نمی کند که بهترین قانون هاست...^۱

بخش قابل توجهی از این شتر مرغ ها بعد از بازگشت از فرنگ، در سه حلقه علیه انقلاب اسلامی، آرمان های امام خمینی و تئوریزه کردن وابستگی به غرب، ساماندهی شدند: حلقه اول؛ جمع شاگردان سرش و نشریاتی چون: *کیان، بیان، جامعه، توس، نشاط، عصر آزادگان، صبح امروز، مؤسسه صراط* و...^۲

حلقه دوم؛ مرکز تحقیقات استراتژیک که در آن افرادی چون: موسوی خوئینی ها، سعید حجاریان، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، مجید محمدی و... فعالیت می کردند.^۳ جلایی پور می نویسد که سعید حجاریان برنامه ریزی کلانی را برای مطالعه توسعه سیاسی در ایران (بخوانید وابستگی ایران) پایه ریزی کرده بود که محصولات آن در

۱. نقل به مضمون، ر.ک: مجد الملک، *رساله مجدیّه*، به تصحیح فضل الله گرگانی، تهران، اقبال، ۱۳۵۸، ص ۳۳. این اثر حدود بیست سال بعد از مرحوم امیر کبیر در دوران ناصری نوشته شده است و نویسنده آن میرزا محمدخان معروف به مجد الملک پدر امین الدوله یکی از صدراعظم های ناصرالدین شاه است.

۲. ر.ک: حمیدرضا جلایی پور، *جامعه شناسی جنبش های اجتماعی*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۶.



ماهانامه / هبرد منتشر می شد.^۱

حلقه سوم؛ این حلقه را باید در آن ۲۵۰۰ دانشجویی که در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکترا به خارج از کشور (انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه) اعزام شده بودند، جست و جو کرد. جلالی پور می گوید: برخی از این دانشجویان در پاره‌ای از انجمن‌های اسلامی به صورت کانون‌های فکری سیاسی فعال بودند. به یاد دارم در سال ۱۳۷۵ که گروه‌های فشار در دانشگاه تهران و امیرکبیر به جلسات سخنرانی دکتر سروش حمله می کردند^۲ و عرصه بر او تنگ شده بود، به عنوان دانشجوی دکترا در دانشگاه لندن و دبیر انجمن‌های اسلامی انگلستان، با همکاری سایر اعضای انجمن، دکتر سروش را به انگلستان دعوت کردیم. او به مدت شش ماه برای دانشجویان بورسیه‌ای که هم اکنون تعدادی از آنها از فعالان جنبش دوم خرداد هستند جلسات مختلف بحث و گفت و گو داشت. مانند محسن میردامادی و محمدرضا خاتمی و...^۳

به قول مجدالملک، شتر مرغ‌های ایرانی که از پطرزبورگ و پاریس و سایر بلاد برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علوم دیپلماتیک و سایر علوم که به تحصیل و تعلم آن مأمور بوده‌اند، معلومات ایشان به دو چیز منحصر شده است: استخفاف (تحقیر) ملت و تخطئه دولت! در بدو ورود پای ایشان بند نمی‌شود که از اروپا آمده‌اند! از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه‌ای تنزیه و تقدیس دارند که همه مردم حتی پادشاه با آن جودت طبع و فراست کذا، به شبهه می‌افتد که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا، بالذات مریب است و قلب ماهیت می‌کند. این انگورهای نوآورده هم... گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظم (بخوانید توسعه یافته) به این زودی چرا به ممالک بی‌نظم (بخوانید توسعه نیافته) رجعت کرده‌اند؟^۴

این مقدمه را از آن جهت عرض کردم تا بدانیم ورود مفهوم مبهم و مناقشه‌برانگیز

۱. همان.

۲. این گروه‌های فشاری که جلالی پور از آنها اسم می‌برد همان گروهک معروف به گروه طبرزدی است که تحت عنوان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان فعالیت می‌کردند و نشریه‌ای به نام پیام دانشجوی داشتند و در همه جا به آنها مأموریت داده شده بود که به شکل نمایشی سخنان سروش را به هم بریزند. این گروه در همان دوران نیز شهرت داشت که توسط آقای حسین مرعشی در دفتر رئیس‌جمهور تزریق مالی می‌شود؛ زیرا آقای طبرزدی و تشکیلات وی در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری آقای هاشمی رئیس‌بخش دانشجویی ستاد انتخابات وی بودند. این گروهک پس از به دست نیارودن پست و مقام در دولت هاشمی به ناگهان در ردیف مخالفان هاشمی وارد میدان شدند و از آن روز تاکنون چرخش‌های زیادی داشته‌اند و اکنون نیز تاریخ مصرف آنها برای جناح چپ به پایان رسیده است.

۳. حمیدرضا جلالی پور، همان، ص ۲۲۷.

۴. مجدالملک، همان، ص ۳۴.



«توسعه» در ادبیات اجتماعی و برنامه‌ریزی جمهوری اسلامی و اظهار نظرهای سخیفانه بعضی از کارگزاران دولتی از کدام آب‌شخور تاریخی سرچشمه می‌گیرد و چرا باورهای سنتی سیاست، که بر پایه امتیازات طبقاتی در رژیم کهنه و پوسیده شاهنشاهی به شیوه انقلابی در هم فرو ریخته بود به ناگهان از دهه دوم انقلاب، از دل دیوان‌سالاری دولت هاشمی و خاتمی سر بر آورد و کلیدواژه توسعه و پیشرفت را برای مقابله با آرمان‌های انقلابی برگزید و برای نشان دادن توسعه‌نیافتگی ایران دست به دامن قورمه‌سبزی و آبگوشت بزباش و... امثال اینها شدند.

در این یادداشت قصد ما آن نیست که سابقه تفکر دیوان‌سالاری بعد از انقلاب را به تجددگرایان عصر قاجاری یا پهلوی رجعت دهیم بلکه قصد ما آن است که تداوم روندی را نشان دهیم که قبلاً خمینی کبیر و رهبر معظم انقلاب تبیین‌های روشنگرانه‌ای را در مورد این روند و نتایج مخاطره‌آمیز آن برای ملت ایران گوشزد کرده بودند. روندی که پیوسته در گوش ملت ما می‌خواند: ما نمی‌توانیم؛ به دلیل وابستگی‌های متقابل جهانی دیگر گریزی از پذیرش عام فرهنگ مسلط جهانی که فرهنگ امریکایی-اروپایی است، نمی‌باشد. روندی که می‌خواهد این‌گونه القا نماید که ارزش‌های عام غربی ارزش‌های عام انسانی است و ملک مطلق هیچ ایدئولوژی یا کشوری نمی‌باشد. اینها ارزش‌هایی هستند که جمع‌کثیری در آنها اشتراک دارند و در این رهگذر تکوین یافته‌اند که جهان تغییر یافته است و همچنان مسیر تغییر را می‌پوید. روندی که پیوسته به ما القا می‌کند که این ارزش‌ها زائیده شناخت واقعیاتی نو هستند که دیگر نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و یا سرکوبشان کرد.

آنچه باعث شده است تا این یادداشت نوشته شود زمزمه‌هایی است که از دهان کارگزاران دولت یازدهم پیرامون این روند گفته می‌شود و سخنان امثال سریع‌القلم و ترکان نمونه‌های ناچیزی از این اعتقادات است که مانند بسیاری از مسائل حیاتی از مردم پنهان نگه داشته می‌شود و دولت نیز تلاش می‌کند تا خود را با این روند سازگار سازد. رئیس محترم دولت یازدهم در ظهور رسانه‌ای به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی به فهم‌نوینی از دنیای امروز دست یافته است که ضرورت این تغییر در ایران را توجیه می‌کند اما آنچه در این مورد، تاریخی و مایه عبرت است آن است که نیاز به چنین تغییری بیش از آن که برآیند تحولات جهانی باشد تفکر نوینی از سوی قدرت جهانی یعنی امریکا است.

در واقع این امریکایی‌ها و سیاست‌های صهیونیستی آنهاست که توانسته است اجبار



برای تغییر را در پنداشته‌ها و کانون سیاست‌های بعضی از جریان‌های واداده بنشانند و دولت‌مردان ما نیز باور کنند که اینک هیچ فهرستی از مسائل بین‌المللی و داخلی را نمی‌توان یافت که از این تغییر بی‌نیاز باشد.

برای ترسیم تصویری دقیق و عمیق از آینده انقلاب اسلامی در شرایط فعلی داخلی و جهانی و رخدادهایی که پیوسته پیرامون ما به وقوع می‌پیوندند، باید قبول کنیم که این باور باشکوه و منسجم اصلاح‌طلبان غرب‌گرا نبود که توسط مردم درک نشد و موجبات شکست مدینه فاضله‌تحمیلی آنها را فراهم ساخت؛ همان‌طوری که در عصر پهلوی و قاجاری نیز فرهنگ ملی و مذهبی ایران به تنهایی موجبات شکست پروژه‌های تجدد و ترقی غرب‌گرایان را فراهم نساخت بلکه شکست این پروژه‌های تحمیلی تا حد زیادی ناشی از سردرگمی‌های بنیادی کسانی بود که می‌خواستند با تئوریزه کردن وابستگی و نفی عقل و استقلال و آزادی ملت ایران و بدتر از همه دفاع از استبداد و استعمار ایران را به دروازه تمدن بزرگ برسانند. باورهایی که از آن رعب و وحشت می‌بارید و غرایزی در آن به کار گرفته می‌شد که در تضاد مستقیم با استقلال، آزادی، هویت، اصالت، اعتقادات و شرافت مردم ایران بود. بنابراین همه آنهایی که با باورهای کوچک و حقیر تجددگرایان و اصلاح‌طلبان عصر قاجاری و پهلوی به میدان مقابله با انقلاب اسلامی می‌آیند باید بدانند که نتایج سیاسی مشابهی را به بار خواهند آورد که فاشیستی‌تر، غیرعقلانی‌تر و ضد اخلاقی‌تر از نتایجی است که اسلاف آنها برای ایران رقم زدند.

با روی کار آمدن دولت یازدهم و توهماتی که سکولارهای غرب‌گرای چپ و راست داخلی در پس آن ساماندهی کرده‌اند تصور شد که تغییری بنیادی در آرمان‌های انقلاب اسلامی در ایران ایجاد خواهد شد. اکنون تحرکاتی که در پشت جواز مذاکره با امریکا در کشور صورت می‌پذیرد بیانگر آن است که منافقین جدید صورت‌بندی‌های نوینی را در پس شعارهای انتخاباتی دولت یازدهم آغاز کرده‌اند که بیانگر بازخوانی مجدد همان صورت‌بندی‌های دهه هفتاد و هشتاد اصلاح‌طلبان سکولار و غرب‌گرا در کشور است. بخشی از مواضع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دولت یازدهم و احزاب و گروه‌های حامی آن هم القاکنده این مسئله است که حامیان خود دولت به دنبال مفهوم‌سازی این پیکربندی جدید در کشور هستند. شتاب غیرعقلانی و ساده‌لوحانه در پیدا کردن واژه‌های عملیاتی و ایدئولوژیک جدید شبیه واژه‌هایی چون «مکتب نیاوران» و «ایدئولوژی اعتدال» و اخیراً نیز «مکتب «آبگوش بزش و قورمه‌سبزی» در کنار تشنج‌آفرینی‌های اخیر بیش از هر تصویری ملت ما را به یاد باز کردن مجدد پرونده



پروژه‌هایی انداخت که در گذشته‌های نه چندان دور، با واژه‌های عملیاتی چون: تجدد و ترقی، استبداد مطلقه مدرن، باستان ستایی، ناسیونالیسم، تسخیر تمدن فرهنگی، توسعه و پیشرفت، جهانی شدن، علم گرایی، فقه سنتی و فقه پویا، ملی-مذهبی، اسلام سنتی، اسلام ایرانی، جامعه مدنی، قتل‌های زنجیره‌ای، کوی دانشگاه، مکتب ایرانی و امثال اینها، به جنگ با استقلال، آزادی، هویت ملی و تمامیت ارضی ایران آمدند. اما آنچه اشکال نوین هویت‌های ایدئولوژیک جعلی مبتنی بر تجربه غربی را (که به تعبیر امام راحل، به رغم سقوط نظام پادشاهی در ایران به این زودی‌ها مردم از شر آنها رها نخواهند شد) با اشکال گذشته آنها پیوند می‌زند و تمامی آنها را در مقابل هویت ایرانی اسلامی قرار می‌دهد، پیش شرط‌هایی است که در تمامی این واژه‌های عملیاتی تکرار می‌شود. پیش شرط‌هایی که از دوران قاجاریه تا به امروز اگر چه واژه‌های عملیاتی آنها تغییر کرده است ولی هم از جنبه صوری و هم از جنبه محتوایی تفاوتی با هم ندارند. عمده‌ترین این پیش فرض‌ها عبارت‌اند از:

۱. پیشرفت در ایران فرآیندی است که با عزم و انرژی فرهنگی (غربی) محقق خواهد شد.
۲. ایران هیچ راهی ندارد مگر آن که به پیامدهای مثبت و منفی آن بپیوندد.
۳. اگر ایران بخواهد اسلامی رفتار کند و اسلام را راهنمای تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خود قرار دهد مسلم است که نمی‌تواند با جهانی که بر مبنای سرمایه‌داری، قدرت نظامی و ائتلاف‌های مبتنی بر قدرت اداره می‌شود همکاری و مناسبات راهبردی داشته باشد.
۴. پیشرفت عمومی ایران بدون هماهنگی با قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست.
۵. برای رسیدن به توسعه و پیشرفت، ایران هیچ راهی ندارد مگر این که قید استقلال و آزادی خود را بزند. در دوران ارتباطات استقلال‌خواهی پوچ و بی‌ارزش است.
۶. ایرانی‌ها برای پیشرفت و توسعه و تجدد و ترقی باید عقل خود را تعطیل کنند و در بست تسلیم غربی‌ها شوند و از آنها تقلید کنند.
۷. اخذ علم و تکنولوژی و تجدد و ترقی گزینشی نیست؛ باید هر آنچه را که غربی‌ها می‌گویند یا درست قبول کرد یا پیشرفت را نادیده گرفت.
۸. تغییر فرهنگ، باورها و اعتقادات از شروط لازم تجدد و ترقی است.
۹. اخذ تکنولوژی غربی بدون ایدئولوژی غربی امکان ندارد در داخل کارآیی داشته باشد. بنابراین برای دریافت تکنولوژی باید ایدئولوژی آنها را نیز پذیرفت.
۱۰. با باورها و آرمان‌های اسلامی نمی‌توان به توسعه و تجدد رسید؛ بنابراین تنها راه رسیدن به آن چشم‌پوشی از آرمان‌های اسلامی است.



ما نمونه‌های زیادی از سخنان سکولارهای غرب‌گرا از دوره قاجاریه تا به امروز را داریم که تلاش کردند تمام این پیش‌فرض‌ها را در واژه‌های عملیاتی متفاوتی تئوریزه کنند که به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی چیزی جز تئوریزه کردن وابستگی در کشور نیست. به عنوان نمونه به بخش ناچیزی از این سخنان اشاره می‌کنیم:

دیروز میرزا ملکم‌خان می‌گفت:

راه ترقی و اصول نظم را فرنگی‌ها در این دو، سه هزار سال مثل اصول تلگراف پیدا کرده‌اند و بر روی قوانین معین ترتیب داده‌اند، همان‌طوری که تلگراف را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در طهران نصب کرد، به همان‌طور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت ولیکن چنان که مکرر عرض کردم و باز هم تکرار خواهم کرد هر گاه بخواهید اصول نظم را شما خود اختراع نمایید مثل این خواهد بود که بخواهید علم تلگراف را از پیش، خود پیدا نمایید.^۱

امروز محمود سریع‌القلم می‌گوید:

برای تضمین مصونیت و دوری جستن از آسیب‌های سیاسی، سیاستمداران ایرانی سعی داشته‌اند مثلث جهانی شدن فوق (مثلث: اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) را تجزیه و با هر زاویه آن مستقل برخورد کنند و روابط اقتصادی را از روابط فرهنگی و سیاسی آن جدا سازند. این در حالی است که تفکیک‌سازی اصول جهانی شدن از یکدیگر از یک طرف منجر به ناکارآمدی می‌شود و از طرف دیگر، در ایجاد ارتباط و گسترش روابط با کانون‌های اصلی جهانی شدن اصطکاک به وجود می‌آورد و در نهایت بهره‌برداری از فرآیندهای جهانی شدن را محدود می‌کند.^۲

دیروز میرزا ملکم‌خان می‌گفت:

آخر شما چه دلیلی دارید که عقل خود را بر جمیع علوم و تجربیات فرنگ ترجیح می‌دهید؟... ای عقلای ایران، ای صاحبان غیرت، اگر طالب حفظ ایران هستید در اصلاح و نظم این دو مجلس بکوشید... بی‌جهت در صدد اختراعات تازه نباشید. تلگراف را به همان‌طور می‌توان ساخت

۱. حجت‌الله اصیل، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، تهران، نی، ۱۳۸۱، ص ۳۰.
۲. محمود سریع‌القلم، ایران و جهانی شدن؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴، ص ۲۳.

که فرنگی ساخته است. این مجالس را همان طور می توان ترتیب داد که فرنگی داده است.^۱

امروز حسین بشیریه می گوید:

از آنجا که سنت رابطه بسیار نزدیکی با مذهب دارد، سنت گرایی تجددستیز اغلب به درجات گوناگون دارای رنگ و رویی مذهبی است.^۲ ... در ایران سنت گرایی تجددستیز خصلت مذهبی بسیار آشکاری داشته است. سنت تجددستیز در اشکال مختلف خود با تجدد به عنوان مجموعه ای از ابزارها و امکانات لزوماً مخالفت نمی ورزد... لیکن نظام فرهنگی مرتبط با آن یعنی ابعاد ذهنی و فکری تجدد را نفی می نماید... سنت گرایان تجددستیز پیکر بی روح تجدد یعنی تکنولوژی بدون ایدئولوژی تجدد را می خواهند.^۳

او هم مانند اسلاف منور الفکری عصر قاجار معتقد است که تکنولوژی غرب را نمی توان از ایدئولوژی آن جدا کرد.

دیروز سید جمال واعظ اصفهانی ازلی می گفت:

ما مردم ایران جاهلیم. بدون معلم و مربی و استاد هیچ کار ما درست نمی شود. به فرمایش جناب... پرنس ملکم خان اگر خواسته باشیم یک کارخانه کبریت سازی تشکیل بدهیم بدون معلم خارجه محال است، اگر خواسته باشیم یک کارخانه ریسمان سازی بسازیم مسلماً محتاجیم به یک نفر معلم خارجه، اگر بخواهیم یک کارخانه چلواربافی تشکیل بدهیم بدون معاونت یک نفر معلم خارجه محال است و قس علی هذا تمام کارها. اما می خواهیم یک بانک ملی تشکیل بدهیم بدون معلم و این نمی شود... آیا اداره کردن یک وزارتخانه دولتی به قدر یک کارخانه صابون پزی علم لازم ندارد؟ چگونه ما ایرانی ها بدون معلم خارجه نمی توانیم یک قوطی کبریت الکی بسازیم و یا یک عدد قوری یا استکان یا یک لامپ بسازیم لابد محتاج به معلم خارجه هستیم اما برای اداره کردن وزارت مالیه یا وزارت خانه عدلیه و غیره اصلاً وزرای ما محتاج به

۱. حجت الله اصیل، همان، ص ۱۰۷.

۲. حسین بشیریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران، علوم نوین، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۳.





معلم خارجه نیستند؟^۱

امروز اکبر ترکان در بدنه دولت نظام جمهوری اسلامی می گوید:

بگذارید با خود روراست باشیم ما به جز پخت آبگوشت بزباش و قورمه سبزی در هیچ تکنولوژی صنعتی نسبت به جهان برتری نداریم.^۲

دیروز طالب اوف می گفت:

برخی و کلاً آنچه را مناسب احوال و متضمن منافع باشد نمی پذیرند، قانون اساسی می خواهند ولی تقلید فرنگی را جایز نمی شمارند. کسی نیست بگوید آخر خود این مجلس از صنایع کدام کارخانه است؟ و قانون اساسی از کدام زبان ترجمه شده؟ مگر همه این بساط از فرنگستان نیامده؟ هزار سال گمراه جهالت بودیم و حالا اگر از علم تقلید کنیم چه زیانی به جهل ما وارد می سازد؟^۳

امروز موسی غنی نژاد می گوید:

علم و تکنولوژی و علوم انسانی دوروی یک سکه اند، آنها را نمی توان از هم تفکیک نمود. تمدن جدید و علم و تکنولوژی آن محصول انسان جدید است و این انسان خود نتیجه اندیشه ها و ارزش های نوین است... به صرف وارد کردن علوم و فنون جدید نمی توان یک جامعه پیشرفته یا به قول امروزی ها توسعه یافته ایجاد نمود. نهال علم و تکنولوژی در هر خاکی بار نمی دهد. تا زمانی که اندیشه ها و ارزش ها متحول نشده و نظم اجتماعی نوینی را پدید نیاورده اند، وارد کردن علوم و فنون جدید همانند بذر پاشیدن در شورزار است.^۴

دیروز سید جمال واعظ اصفهانی می گفت:

این وزرای ما خیلی بی انصاف هستند از برای گل خانه های خودشان گل کار از خارجه می آورند و در ماه هزار تومان و دو هزار تومان موجب می دهند، از برای مشق پیاده نظام معلم و مشاق خارجه می آورند اما از برای ترتیب دخل و خرج مملکت و اداره مالیه عقل خودشان را کافی می دانند. مختصر این که تا وزرای ما و مجلس مقدس از دول

۱. از نطق های سید جمال واعظ اصفهانی، *الجمال*، س ۱، ش ۲۲، یکشنبه ۲۰ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق.

2. <http://www.tabnak.ir/fa/news/449100>

۳. فریدون آدمیت، *اندیشه های طالب اوف تبریزی*، تهران، دماوند، ۱۳۶۳، ص ۵۸.

۴. موسی غنی نژاد، *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران، مرکز، ۱۳۷۷، ص ۵۶-۵۵.

بی طرف مردمان عالم جلب نکنند محال است این اداره‌های ما و این وزارت‌خانه‌های هشت گانه مرتب شود... اگر بگویید ترتیب هر اداره و قانون هر وزارت را از روی قانون‌های خارجه ترجمه می‌کنند عرض می‌کنم این هم ناقص است.^۱

امروز علی میرسپاسی می‌گوید:

در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد مفاهیم محافظه کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد. ارایه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» بنا شده باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود و نه با مدرنیته... از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت پذیرد یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان.^۲

دیروز سید حسن تقی‌زاده می‌گفت:

سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن پرستی کاذب می‌توان خواند... این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران... ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس.^۳

و امروز نویسندگان مبانی نظری برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران می‌گویند:

وابستگی‌های جهانی نه تنها اجتناب‌ناپذیر است بلکه برای رشد و تعالی اقتصادی یک اصل است.^۴

اینها نمونه‌های بسیار کوچکی از زبان کسانی است که از عصر قاجاری تا به امروز

۱. //جمال، همان، ص ۲۰۹-۲۰۸. (کل این روزنامه در کتابی به نام روزنامه/جمال به چاپ رسیده است).

۲. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۷.

۳. سید حسن تقی‌زاده، کاوه، س ۵، ش ۳۶، جمادی‌الآخر ۱۴/۱۳۳۸ شهریور ماه ۱۳۸۹ خورشیدی، ص ۲.

۴. مستندات و مبانی نظری برنامه چهارم توسعه، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۵.





نظریه پردازان تئوریزه کردن وابستگی ایران به غرب بودند و عجیب هم این است که تنها واژه‌های عملیاتی این تئوریزه کردن تغییر کرده است ولی در محتوا و معنا و حتی در شکل وابستگی نیز تفاوت شاخصی میان سکولارهای غرب‌گرای عصر قاجاری و پهلوی با عصر انقلاب اسلامی مشاهده نمی‌شود. تاریخ نشان می‌دهد که مشکل بزرگ ایران در این دوران بیش از فقر و فلاکت و عقب ماندگی مسئله تحقیر تاریخی ملت و مذهبی بود که ریشه در تاریخ داشت.

اکنون پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، باز هم از جریان غرب‌گرایی طبق معمول شعارهای کهنه‌ای به گوش می‌رسد. ظاهراً این جریان برای شکستن غرور ملی و گرفتن «جسارت تجربه کردن» ایرانی باید همیشه به دنبال واژه‌هایی شبیه آفتابه، لوله‌نگ، آبگوشت بزباش و قورمه‌سبزی بگردند. ملت ما نیز عادت دارد تا از این جریان به زبانی مرکب از کلیدواژه‌های به‌ظاهر تازه، شعارهای کهنه و پوسیده بشنود! این بازی با الفاظ، از آن جهت لاینحل می‌نماید که قرائت این کلیدواژه‌ها از خلال منشورهای متعددی اتفاق می‌افتد که ارزش‌های غربی و ملاک‌های غرب‌گرایی را می‌خواهد پیوسته با کلیدواژه‌های جدید در هم آمیزد و چه آمیزش آزاردهنده‌ای!

غرب‌گرایان به‌ظاهر اصلاح‌طلب معتدل، در جست‌وجوی جهانی ساختن اصطلاحات زبان خویش اند تا در پس این جهانی بودن علاوه بر هویت‌یابی برای این آرمان‌ها، ضعف‌های خود را پنهان سازند. بدون این که قصد تحلیل تئوریک پویایی یا عدم پویایی شعار اعتدال در جریان اصلاح‌طلبی را داشته باشیم بنا است اهمیت کوششی نشان داده شود که سکولارهای اصلاح‌طلب در پس شعارهای دولت یازدهم در توجیه و تحسین گزینش‌های خود چه در ایران و چه در خارج هستند. بی‌گمان متقاعد ساختن، یکی از مهمترین ابزارهای سیاست بازسازی است که اصلاح‌طلبان به کار گرفته‌اند تا در پشت سنگرهای دولت یازدهم بدون این که کلیدواژه‌های سنتی آنها بگسلد قدرت لحن، بیان سیاسی، حضور رسانه‌ای و دیپلماسی رسمی و نیمه‌رسمی خود را بالا ببرند و اگر چه به خصوص بعد از فتنه ۸۸ از در رانده شده‌اند اما از پنجره مجدداً وارد هسته‌های حیاتی نظام گردند.

متأسفانه ریاست محترم جمهوری نیز در بعضی مواقع با بعضی از اظهارنظرها شبیه همین اظهارنظرهایی که اخیراً با حضور در دانشگاه تهران و همچنین در زنجان کرده‌اند و ایضاً اتخاذ بعضی از سیاست‌ها شبیه همین سیاست‌هایی که اخیراً در بسته خروج از رکود اتخاذ نموده‌اند و همچنین گزینش بعضی از افراد مؤثر در فتنه‌های دو دهه اخیر



(از کوی دانشگاه تا فتنه ۸۸) خواسته یا ناخواسته کوشیده‌اند تا به این شعارهای کهنه و پوسیده اعتبار و نیرویی تازه ببخشند. پافشاری در حل معضلات اقتصادی کشور از طریق عقب‌نشینی در مقابل باج‌خواهی‌های آمریکا و اروپا و عملیاتی کردن هزینه از جیب سیاست خارجی (بخوانید هزینه از جیب استقلال و آزادی) برای توسعه (بخوانید جهانی شدن و وابستگی)، که آرمان غربگرایان مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام در دهه هشتاد بود و تحت شعار «سیاست خارجی توسعه‌گرا» تثویز می‌شد؛ گشودن درها و دعوت از کسانی که در طول انقلاب اسلامی لحظه‌ای از توطئه علیه آن دست برنداشتند و از همه مهمتر، شبیه‌سازی مفهوم گفت‌وگو و مذاکره با آمریکا و غرب با شیوه دعوت حضرت اباعبدالله در برخورد با یزیدیان که به طور عجیبی در زنجان مطرح شد، نشان‌های نگران‌کننده‌ای از گرایش به سیاست‌های واگرایی اصلاح‌طلبان و ایدئولوژی‌سازی‌های جدید در مقابل آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی است. مطالبی شبیه به اینها که در همین یک سال و خورده‌ای از عمر دولت اتفاق افتاد را نمی‌توان به همین راحتی نادیده گرفت و از کنار آنها بی‌تفاوت رد شد. اگر چه به ظاهر، برآمدن این ایدئولوژی جدید فعلاً به بیان سیاسی محدود شده است ولی آنهایی که شناخت دقیقی از غرب‌گرایان وطنی دارند می‌دانند که بیان سیاسی آنها عموماً بیان ایدئولوژیک است و هر دوی اینها با هم در آمیزش‌اند.

متأسفانه از زمانی که دولت‌مردان جدید بر حسب سنت زشت گذشته، سخن از سیاه‌نمایی اقدامات دولت قبلی و ویران‌نشان دادن ایران به میان آوردند و ناتوانی‌های احتمالی آینده خود را به مهیب بودن خرابی‌های دولت گذشته حواله کردند (همان ترفندی که اصلاح‌طلبان دوم خردادی دوران خاتمی، نسبت به دولت هاشمی به کار گرفتند و همان ترفندی که دولت بعدی نسبت به دولت قبلی به کار گرفت)، رسانه‌های همگانی غربی و بلندگوهای بی‌جیره و مواجب داخلی آنها بیش از هر زمان دیگر درباره ورشکستگی اقتصاد ایران و ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی داد سخن داده‌اند. اما ظاهراً دیوان‌سالاری دولتی در هر دوره‌ای فراموش می‌کند که بخش اعظمی از گرفتاری‌های اقتصادی و اجتماعی ایران زاییده دم و دستگاه بوروکراسی دولت مدرن «وبری» و تمرکزگرایی در این دیوان‌سالاری است و این دیوان‌سالاری بیش از آن که به نام این دولت یا آن دولت نوشته شود میراث دیوان‌سالاری عصر مشروطه سلطنتی و دولت مطلقه مدرن نظام پهلوی است. چگونه امکان دارد تنها حافظان این دیوان‌سالاری در درون دولت، خود را طلایه‌داران مبارزه با آن نشان دهند؟!



اکنون کارگزاران دولتی و روزنامه‌های زنجیره‌ای وابسته، وانمود می‌کنند که چشم دولت اعتدالی اصلاحات، به نور حقیقت توسعه و پیشرفت ایران که همانا کوتاه آمدن از منازعه با منافع امریکا در منطقه و پیوستن به بازار آزاد سرمایه‌داری، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، جهانی شدن و پیامدهای توسعه‌ای آن و از همه مهمتر پایین کشیدن ولوم مبارزه با رژیم صهیونیستی و دفاع از آرمان‌های فلسطین است روشن شده است و ایران با پایین کشیدن ولوم آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی اعتماد نظام جهانی را به خود جلب نموده و مشکلات عنقریب حل و فصل خواهد شد.

اصلاح‌طلبان اعتدالی تمام اهداف استراتژیک خود را به تاکتیک مذاکره با امریکا گره زدند و گرفتار این توهم شدند که می‌توانند از تاکتیک‌ها نتایج استراتژیک بگیرند. لیکن فراموش کردند که پیش‌گویان عصر اعتدال در مجمع تشخیص مصلحت نظام و مرکز تحقیقات استراتژیک پیش‌تر از این پیشگویی کرده بودند که:

سیاست وقتی صد در صد دینی می‌شود که هر گونه بحثی درباره توسعه به عنوان هدف را کنار بگذاریم. از سوی دیگر وقتی غایت توسعه باشد لاجرم دین ابزاری می‌شود و طبعاً در مورد ابزارها با سهولت بیشتری می‌توان تجدیدنظر کرد تا در مورد غایات.^۱

خاتمی و دولت افراطی او از اساس تحت تأثیر همین آموزه‌ها بود که گرفتار تناقضات شبه‌علمی و شبه‌دموکراتیک «توسعه و تدین» که از دوره قاجار در میان کارگزاران دولتی ایران به یادگار مانده است، گردید و در نهایت به این نتیجه رسید که مانند ناصرالدین‌شاه و رضاخان بهتر است تدین را فدای توسعه کند. تمام ارکان و مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه کشور که توسط دولت خاتمی نوشته شد بر همین تئوری استوار بود.

اکنون آنچه نگرانی ملت ایران و دل‌سپردگان به انقلاب اسلامی را افزون می‌سازد آن است که همان نظریه‌پردازان، پیش‌گویان و کارگزارانی که در نوشتن مبانی تئوریک برنامه چهارم توسعه نقش استراتژیک داشتند سر و کله آنها در تیم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سیاست‌های راهبردی دولت یازدهم پیدا شده و در ساختار برنامه‌ریزی و ساماندهی این دولت حضور دارند. روش‌ها، برنامه‌ها، شبیه‌سازی‌ها و اظهارات ریاست محترم جمهوری و اطرافیان و مشاوران وی این نگرانی را دو چندان می‌سازد. درک عمق این نگرانی زمانی امکان‌پذیر است که مبانی نظری و مستندات برنامه

۱. حسین بشیریه، همان، ص ۶۱.

چهارم توسعه که به راستی مانیفست استحاله درونی انقلاب اسلامی از طریق نفوذ در ساختار قوه مجریه و ارکان برنامه‌ریزی نظام جمهوری اسلامی بود مجدداً بازخوانی شود. بازخوانی این مستندات از آن جهت اهمیت دارد که بخش اعظمی از دست‌اندرکاران، برنامه‌نویسان و تئوری این برنامه اکنون در ساختار دولت یازدهم رقم زننده برنامه‌های دولت هستند.

ترسیم آینده انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از دیدگاه تئوری پردازان وابستگی را می‌توان در نوشته‌های بیمارگونه مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم مشاهده کرد. این اثر پرسش‌های جدی درباره سلامت عقل و عقیده نویسندگان در مورد ملت ایران و انقلاب اسلامی را برمی‌انگیزد. هنگامی که نسل به اصطلاح تحصیل کرده ایران برای احترام به توسعه مجبورند پیوسته با صدای بلند ملت خود و انقلاب این ملت را تحقیر کنند آیا برای انسان این تصور پیش نمی‌آید که چنین آدم‌هایی از سلامت عقل و عقیده و حتی از سلامت فهم تاریخ ملت خود بی‌بهره‌اند؟

آنهایی که با سلامت عقل و عقیده متن این اثر را می‌خوانند اولین سؤالی که برایشان مطرح می‌شود آن است که چگونه ممکن است کسی که شرایط انقلاب اسلامی و عظمت اندیشه امام خمینی را در موقعیتی که ایران در دوره پهلوی در آن قرار داشت دیده باشد، می‌تواند چنین یاهو‌گویی‌هایی را از نظریه پردازان وابستگی در ایران تحمل کند؟!

بسیاری از رویکردهای نظری کشمکش‌های نیروهای انقلابی طرفدار نظام جمهوری اسلامی، مربوط به سرچشمه‌های این کشمکش یعنی بی‌اعتمادی مطلق کارگزاران حکومتی غرب‌گرا به استعداد‌های ملت ایران و تحقیر این استعدادها و تئوریزه کردن واژه «مانمی‌توانیم» است. این رویکردها معمولاً تبیین‌هایی نیستند که تئوری پردازان وابستگی درباره خودشان بیان می‌کنند بلکه آنها غالباً سرچشمه کشمکش را به ویژگی‌های درونی مردم ایران و اعتقادات و باورهای آنها نسبت می‌دهند. همین توجیهات ساده‌لوحانه بود که تئوری پردازان برنامه چهارم توسعه را به نوشتن مقدماتی سوق داد که روح برنامه چهارم را روح وادادگی و مستعد کردن ایران برای وابستگی می‌ساخت.

یکی از توجیهات اساسی دولت نهم برای دل‌نسیپردن به این برنامه، همین روح وابستگی نهفته در این برنامه بود. انگیزه‌های اجبار آمیزی که نویسندگان مبانی نظری این برنامه فراهم کرده بودند تا وادادگی نظام جمهوری اسلامی نسبت به آرمان‌های انقلاب را میسر سازند تاکتیک‌ها، راهبردهای خاص و شیوه‌های این کشمکش را تشکیل





می‌داد. مهمترین توجیهات کارگزاران و تئوری پردازان دولت خاتمی در نوشتن برنامه چهارم توسعه (که اکنون در دولت یازدهم نیز حضور دارند) بر مفهوم توسعه استوار بود. ملت ایران در همان دوران نیز از دولت مردان سؤال می‌کردند که برای رسیدن به این مفهوم مبهم چقدر باید هزینه کرد؟ هاشمی در مجمع تشخیص مصلحت نظام و خاتمی در رأس دولت هشتم؛ ابتدا رشته‌های پراکنده افکار و حتی احساسات سیاسی تئوری پردازان وابستگی را که بعد از انقلاب اسلامی با ضربات سهمگین امام روی زمین پراکنده و در حال اضمحلال بود و دیگر امیدی نداشتند که بتوانند مرده‌ریگ‌های این احساسات پراکنده را حتی جمع‌آوری کنند، جمع‌آوری کرده و به هم بافتند و در قالب کلیدواژه‌های سازندگی و توسعه این احساسات فروهیده رازنده کردند.

آنچه در این دوره تولید شد از نظر صورت ظاهری اگر چه با تولیدات دوره قاجاری و پهلوی تفاوت داشت اما در تحلیل نهایی از جهت کاربرد سازمانی و نتیجه کار شباهت‌های عجیبی به هم داشتند و این شباهت همان تئوریزه شدن مفهوم وابستگی در ارکان برنامه بود. مقدمه‌چینی‌های تئوری پردازان سیاست توسعه‌ای دولت یازدهم چقدر شبیه مقدمه‌چینی‌های تئوری پردازان برنامه چهارم در دولت خاتمی و از همه بدتر چه شباهت عجیبی به مقدمه‌چینی‌ها و تئوری‌های تئوری پردازان دوره قاجاری و پهلوی دارد. برای این که مانند دوره قاجاریه و پهلوی ملت ایران فریب مقدمه‌چینی‌ها، فلسفه‌بافی‌ها، بازی‌های زبانی و سیاه‌نمایی‌های هدایت شده تئوری پردازان توسعه در ایران را نخورند بایسته است که از مقدمات این تئوری پردازی‌ها آگاهی داشته باشیم:

۱. وابستگی‌های جهانی نه تنها اجتناب‌ناپذیر است بلکه برای رشد و تعالی اقتصادی یک اصل است.^۱

۲. در ارتباط با جهانی شدن اقتصاد، یک واقعیت مسلم است که کشورهای در حال توسعه پذیرفته‌اند که برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خود لازم است سیاست‌های اقتصادی خود را منطبق با نظم اقتصاد جهانی... مورد جرح و تعدیل قرار دهند.^۲

۳. در آینده، فشار نظم جهانی بر نظام‌های حاکمیتی که رویکردهای خود را در ارتباط با مسائل خارجی و حتی داخلی منطبق با معیارهای جهانی مورد تعدیل قرار ندهند، افزوده خواهد شد. تغییر کیفی حاکمیت‌ها و اهمیت یافتن نقش قابلیت‌های خوب حاکمیتی و ضرورت تجدید ساختار بافت سنتی حاکمیت‌ها، تمرکززدایی،

۱. مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه، تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ج ۱، ۱۳۸۴، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۴۱.



خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی و مشارکت فعال بخش خصوصی در مدیریت اقتصادی کشورها از جمله ملاحظات است که نظم جهانی بر آن تأکید خاصی دارد. اولویت‌های امنیت ملی، ماهیت فراملیتی پیدامی‌کند.^۱

۴. انطباق با قواعد اقتصادی، به خصوص تجارت بین‌المللی و اصلاح ساختار اقتصادی در اکثر کشورهای جهان به عنوان یک ضرورت، پذیرفته شد. بدون شک اعتراف به انجام این اصلاحات اقتصادی مبتنی بر اصول قواعد بازار، هم به لحاظ اعتقاد علمی به انجام این اصلاحات و هم به لحاظ الزام‌های تعامل با دنیای خارج بوده است.^۲

۵. کشورهایی که از قدرت... بیشتری برخوردار هستند، می‌توانند در تنظیم قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل نقش عمده‌ای ایفا نمایند و سایر بازیگران صحنه بین‌الملل در صورت عدم تمکین به این اصول، با انزوای بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی و حتی تهاجم نظامی قدرت‌های برتر مواجه می‌شوند.^۳

۶. بهره‌مندی از علوم و فناوری پیشرفته، بدون تمکین به قواعد بازی در عرصه روابط بین‌الملل و دیپلماسی بین‌المللی، به راحتی میسر نخواهد بود.^۴

۷. بدون ایجاد یک وجهه مقبول بین‌المللی که قدرت‌های بزرگ در تجلی آن نقش اساسی ایفا می‌کنند، راهکارهای سیاسی، هر چند که علمی باشند، تضمینی برای تحرک اقتصاد ملی در فضای جدید تحولات اقتصادی بین‌المللی نخواهد بود.^۵

۸. شواهد موجود حاکی از وجود نوعی سلسله مراتب قدرت در سطح نظام بین‌المللی است: ابرقدرت (امریکا تأثیرگذار بر ساختار نظم جهانی)، قدرت‌های بزرگ (روسیه، اتحادیه اروپا، چین و تانداهای هند، ژاپن، برزیل در آینده با تأثیرگذاری نسبی و عمدتاً منطقه‌ای بر ساختار نظم جهانی)، قدرت‌های متوسط (که درجه تأثیرگذاری آنها بر نظم جهانی قابل توجه نیست)، قدرت‌های کوچک (تأثیرپذیر از قواعد نظم جهانی).^۶

۹. دولت‌های ملی در تنظیم و اجرای قوانین داخلی ناگزیر باید از قوانین، قواعد، استانداردها و هنجارهای بین‌المللی تبعیت نمایند.^۷

۱۰. در شرایط جدید، روند تحولات بین‌المللی در جهت حاکمیت هنجارهای

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۷۴.

۵. همان، ص ۷۵.

۶. همان، ص ۷۶.

۷. همان، ص ۷۷.



بین‌المللی و نظم بخشیدن اقدام‌های ملی در آن جهت است. به عبارت دیگر مسائلی نظیر محیط زیست، مبارزه با تروریسم، مواد مخدر، حقوق بشر در ابعاد مختلف، حقوق اجتماعی و مسائل حاکمیتی، از زاویه جهانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و کشورها در هماهنگی با این هنجارها است که باید اقدام‌های ملی خود را سامان دهند.^۱

۱۱. در قرن بیست و یکم، اقتدار ملی در تعیین حقوق و آزادی‌های انسان‌ها کم‌رنگ شده و نظم جهانی در تعیین و تشخیص حقوق و آزادی‌های انسانی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. رعایت اصول و مبانی حقوق بشر به صورتی که موافق هنجارهای بین‌المللی باشد اکنون بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفته و کشورهایی که از این قواعد پیروی ننمایند ناگزیر با فشارهای بین‌المللی مواجه خواهند شد.^۲

۱۲. اهمیت طرح این مباحث از آن رو است که اکنون در شرایط نوین مناسبات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی نوعی گرایش‌های مسلط و قانون‌مندی‌هایی شکل گرفته که همه کشورهای در حال توسعه به نحو اجتناب‌ناپذیری در فرآیند توسعه سیاسی و اجتماعی خود باید از آن آگاه باشند (بخوانید از آن متابعت نمایند) تا بتوانند از فرصت‌هایی که در جریان جهانی شدن اقتصاد برای همه کشورها پیش آمده بهره‌مند گردند. ایران نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست.^۳

۱۳. نظم جدید اقتصاد جهانی، برای همه کشورها و از جمله ایران، ترتیبات نهادی-رفتاری و آرایش‌های فنی نوینی را مطرح می‌سازد که بدون ملاحظه این شرایط محیطی و پیروی از قانونمندی‌های آن، توسعه اقتصادی-صنعتی کشورها با موانع جدید روبه‌رو خواهد شد، و فقط در صورت انطباق با این شرایط و ورود به شبکه‌های ارزش بین‌المللی است که می‌توان از فرصت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای که در عرصه اقتصاد جهانی پدیدار شده، بهره‌مند گردید.^۴

۱۴. در ایران، بنیادگرایی با اشتباه گرفتن دولت با امت و گاه ساختار اجتماعی طبقه (به صورت اقتصادی و سنتی) زمینه را برای پراکندگی قدرت ایجاد کرده است. گاه با نگرش خلافتی، قدرت ملی در خدمت اعتلای ارزش‌های ذهنی معتقدین امت هزینه شد. تلفیق راست‌گرایی داخلی و چپ‌گرایی موجود در فضای بین‌المللی، موجب شد تا مدیریت کشور به طور ناخواسته‌ای، جهت‌گیری سیاسی کشور را در راستای اهداف، در

۱. همان، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۸-۷۷.

۳. همان، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۲۰۳.



طبقه سنتی یا بی پایگاه (بخوانید طبقه مستضعف) قرار دهد. در نتیجه نهاد دولت-ملت که هدفش اعتلای امنیت وجودی-رفاهی ملت است، از وجود نیروی مناسب قدرت ساز کارآفرین و فلسفه سیاسی مناسب امنیت جویی-قدرت سازی، محروم ماند.^۱

۱۵. امروزه بر همه مسئولین جمهوری اسلامی ایران اثبات شده که کشورمان در تقابل با قدرت امریکا و اسراییل با حالت انزوا و صرفاً متکی بر خود قادر نخواهد بود مسائلی از قبیل فقر، بیکاری، عدم توسعه، عدم تولید، عدم صادرات و... را حل نماید. حل معضلات فوق در همه جهان با اتصال به اقتصاد جهانی و بهره برداری از سرمایه گذاری و تکنولوژی خارجی، مقدور و ممکن می باشد.^۲

۱۶. سال هاست که جمهوری اسلامی ایران با فرض تعارض اصلی با امریکا، به دنبال شریک استراتژیک در جهان می باشد. ابتدا مستضعفین و مسلمین، سپس کوبا، ویتنام و کره شمالی، بعداً چین و روسیه، و نهایتاً اروپا و فرانسه، به عنوان مؤلفه های قدرت ایران جهت مقابله با امریکا و اسراییل انتخاب شدند... تجربه بیش از دو دهه نشان داده هیچ شریکی در میان قدرت های درجه دوم نظیر اروپا، روسیه، چین، ژاپن و... حاضر نخواهد بود در وضعیت حاضر شریک استراتژیک جمهوری اسلامی ایران شود. رمز این گم شده را بالاخره در یکی از برنامه های توسعه ای پنج ساله بایستی به درستی نگریست و از چرخش در دایره باطل پرهیز کرد.^۳

۱۷. برای موفقیت یک برنامه توسعه ای بایستی در سطح بین المللی چهره ای همگرا، همکار و ائتلافی از خود نشان داد. هر گونه تغییر نوازندگی خارج از ارکستر بین المللی، به خارج کردن جمهوری اسلامی ایران از فهرست کشورهای مطمئن برای سرمایه گذاری و به اطلاق کشوری با درجه ریسک بالا و به کشوری که صدور تکنولوژی به آن خطرناک است و از این قبیل تبدیل می شود؛ که وقوع چنین حالاتی سم مهلک برای هر برنامه توسعه در نسخه قدرت ملی می باشد.^۴

۱۸. در جمهوری اسلامی ایران هر گاه تصمیم گرفته شده تا برنامه توسعه ای تدوین و نگارش نمایند، همه رؤیاداران رمانتیک و یابنیادگرایان بلافاصله یا به یاد آرمان های خیالی دراز مدت افتاده و یا به ستیز داخلی منطقه ای بین المللی روی آوردند و تلاش نمودند مقولاتی نظیر مبارزه با غرب، مبارزه با امریکا، نابودی اسراییل، جهانی بودن

۱. همان، ص ۳۳۴.

۲. همان، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۴۳.

۴. همان.



قدرت جمهوری اسلامی ایران، ضد هژمونی بودن جمهوری اسلامی ایران و... را در برنامه بگنجانند و از این رو برنامه تبدیل به شیر بی یال و دمی گشته که کارایی پایین تر از قدرت منطقه‌ای را پیدا کرده است.^۱

۱۹. نمی‌توان تحولات داخلی و خارجی کشور را از هم جدا کرد و برای هر یک مسیری جداگانه و غیر مرتبط تصور کرد. جهانی شدن و شرایط نوین جهانی چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. نمی‌توان بدون رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی در داخل، توقع تنش‌زدایی و استفاده از امکانات بین‌المللی در جهان داشت.^۲

۲۰. الحاق ایران به روندهای امنیتی و رژیم‌های امنیتی جهانی می‌تواند نیروها و امکانات نظامی موجود در ایران را تبدیل به عامل تأثیرگذار قدرت کند.^۳

۲۱. الحاق به فرآیندهای جهانی اقتصاد و رفع تمامی موانع موجود با رأی الحاق به WTO (سازمان تجارت جهانی) جذب سرمایه‌های خارجی و پیوند با جریان جهانی تولید و عرضه کالا، تنها راه تبدیل پتانسیل داخلی اقتصاد ایران، به قدرت جهانی است.^۴

۲۲. امروزه پیوستن به ائتلاف‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای حفظ صلح، امنیت، حقوق بشر و محیط زیست و همچنین پیوستن به نظام نوین اقتصاد بین‌المللی (سازمان تجارت جهانی و...) به منظور تحکیم پیوند اقتصاد ملی با اقتصاد بین‌المللی، از جمله شاخص‌های یک دولت انطباق‌پذیر توسعه‌گرا در سطح روابط خارجی است.^۵

۲۳. ایران از لحاظ کالبدی هیچ چیز کم ندارد؛ وسعت خاک، منابع طبیعی، باروری زمین، جمعیت جوان، موقعیت جغرافیایی همه در حد کفایت است اما باید به فکر آن اهرم نهایی که اینها را به کار گیرد بود. این اهرم تعیین‌کننده را باید از خود آگاهی تاریخی و ویژگی‌های مثبت و بالنده فرهنگی و بهره‌مند از منشأ سوم تأثیرگذار بر هویت ملی یعنی تجدد (مدرنیسم) وام گرفت.^۶

۲۴. ایران ذاتاً باید طرفدار تغییر وضع موجود خود در قالب حفظ وضع موجود بین‌المللی باشد. تعارض‌گری ستیزه‌جویانه به انحطاط ایران دامن خواهد زد.^۷

۲۵. امروز بعد از گذشت چند سال از روزی که در سال ۱۳۸۴، سند چشم‌انداز در

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۵۰.

۳. همان، ص ۳۵۱.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۸۵.

۶. همان، ص ۲۷۶.

۷. همان، ص ۳۲۹.



چهار چوب برنامه پنج ساله چهارم مبنای قرار گرفت، آیا واقعاً همه در مقام عمل پذیرفته‌ایم که توسعه، مبناست؟^۱

هر کس بندهای بیست و پنج‌گانه مذکور را بخواند به سختی می‌تواند باور کند که نویسندگان این سند روزی در رده شورانگیزترین نیروهای انقلاب در ایران بودند. سکولارهای غرب‌گرا که زمام اختیارات مرکز تحقیقات استراتژیک و دولت هشتم را ظاهراً در یک رقابت دموکراتیک به دست گرفته بودند به این باور رسیده بودند که از طریق برنامه‌های رسمی نظام، می‌توانند شکست جمهوری اسلامی را جشن بگیرند. آنها هنوز هم این حقیقت را در نیافته‌اند که شاید با این عمل در واقع آخرین فرصت‌ها را برای این که در کنار مردم باشند از دست داده‌اند.

آنها حتی به خود زحمت نمی‌دهند که توبه‌نامه کسانی را که اولین بمب سرسپردگی را در این کشور به به زمین زده و اغلب مخالفان خود را ترور کردند را بخوانند. تقی‌زاده می‌نویسد:

اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی در ایران (اگر هم قدری بخطا و افراط) پیش قدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و به جای تعبیر اخذ تمدن غربی پوست کنده فرنگی مآبی شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون این عقیده که قدری افراطی دانسته شد در تاریخ زندگی من مانده است اگر تفسیری و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر آن است که خودم قبل از خاتمه حیات خود نتیجه تفکر و تجربه بعدی این مدت را روزی بیان و توضیح کنم.

... من باید اقرار کنم که فتوای تند و انقلابی من در این امر در چهل سال قبل در روزنامه کاهوه و بعضی مقالات بعدی... متضمن مقداری از این نوع افراط بوده خاصه که به تجربه دیده شد که بعضی تبدلات در آداب ملی گاهی موجب بعضی تسلسل‌های نامطلوب می‌شود...^۲

مطمئناً از نظر ظاهری بسیاری از نگرانی‌هایی که امروزه در حفظ آرمان‌های انقلاب اسلامی ما را به خود مشغول داشته است شباهت بسیار زیادی به نگرانی‌هایی دارد که در

۱. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی/اسلام، سیاست خارجی، تهران، کمیل، ۱۳۹۱، ص ۴۴-۴۳.

۲. حسن تقی‌زاده، اخذ تمدن خارجی، تهران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۹.



دوره قاجاریه و پهلوی نیز در صدر مسائل قرار داشت. زیرا بخش اعظمی از این نگرانی‌ها تحت تأثیر جریان‌اتی قرار دارد که خمینی کبیر درباره اولاً، مسلح بودن این جریان‌ها به سلاح سرسپردگی و ثانیاً، فقدان منطق در این جریان‌ها تذکرات پیوسته‌ای داده بود. خطر تسلط تئوری پردازان و نویسندگان مبانی نظری برنامه چهارم بر دولت یازدهم و برنامه توسعه ششم، از نظر سیاسی یک سؤال مهم را مطرح می‌کند و آن این که، آیا کارگزاران دولت آقای روحانی با توجه به سوابق و مبانی نظری و اظهارات عجیب و غریبی که از آنها صادر می‌شود و بوی مشمئزکننده سرسپردگی از بعضی از این اظهارات به مشام می‌رسد، بصیرت پذیرش مجموعه‌ای از ارزش‌ها یا یک الگوی زندگی مناسب و مطابق با بیداری اسلامی و زیست مسلمانی و انسان طراز جمهوری اسلامی را دارند؟ ملت ایران حق دارد از ریاست محترم جمهور دولت یازدهم بپرسد، هزینه‌هایی که باید از جیب سیاست خارجی برای توسعه پرداخت کرد، چقدر است؟